

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صل الله على محمد و آله الطاهرين

جلسه شصت و دوم؛ ۱۴۰۲/۱۰/۲۰ فقه العروة الوثقى (اجتهاد و تقلید) استاد علی دوست

پرسش و پاسخ

۱- شما در تقریر دلیل دوم از ادله مذکور در صفحه ۵۰ آن را به مبحث دوران بین تعیین و تخییر برگردانید، درحالی این خودش می تواند دلیل مستقلی باشد به این بیان که ما می دانیم نظر مجتهد فعلی حجت است و نسبت به حجیت مجتهد دوم شک داریم و شک در حجیت، مساوق با عدم حجیت است، لذا نمی توان تقلید کرد. حال آیا نیاز است به دوران برگردانیم؟ پاسخ: اولاً این سؤال باید از کسانی پرسیده شود که مطلب را به دروان امر بین تعیین و تخییر برگردانده اند و بر روی آن مستقر شدند؛ مانند آقای حکیم و آقای خوئی. البته ما مستقر نشدیم و گفتیم اگر به تعیین و تخییر هم برگردد؛ چون بیان برعهده شارع است در نتیجه وظیفه احتیاط و اشتغال نیست، بلکه وظیفه براءت است. توجه شود که بنده برای این مطلب چندبار از آقا شیخ عبدالکریم اسم بردم که در متن درسی آدرس آن را بیان کردم. ثانیاً گفته می شود که آقایان نخواستند از آن نهاد استفاده کنند. یعنی اینکه می گوئیم آقایان می خواهند برگردانند به مسئله دوران بین تعیین و تأخیر در شک در طریق، نه، می خواستند از آن راه استفاده کنند وگرنه از راه اینکه شک در طریق مساوی با علم به عدم است، چون باید حجیت قطعی باشد نه عدم حجیت، ما فکر می کنیم از این باب بوده است. یعنی اگر آنها دارند مسئله را به آنجا بر می گردانند می گویند نگویید. اما بگویید دارند از مسئله دوران امر بین تعیین و تخییر استفاده می کنند، عرض می کنم بله دارند استفاده می کنند.

ادامه جلسه قبل

راجع به دلیل سوم که استصحاب بود، برخی درصدد اثبات عدم جواز عدول از حی به حی به سبب استصحاب بودند. شما وقتی از نظرات زنده تقلید کردی، دیگر نظرات این شخص بر شما حجت است و فرض هم بر تقلید صحیح می باشد. خب اگر مدتی را به صورت صحیح از شخصی تقلید کردید و سپس تصمیم به عدول از او به مجتهد زنده دیگر گرفتید، استصحاب می گوید عدول نکن، چون شما به حجیت نظر مجتهد اول یقین دارید و الان استصحاب می گوید این اعتبار دارد و دومی مشکوک است.

حالا از طرف مرحوم آقای خوئی دو تا اشکال به استصحاب گرفته شد:

الف) استصحاب در شبهات موضوعیه جریان دارد نه حکمیه. این اشکال مبنوی است و اشکال مبنوی صرفاً به درد خود مستشکل و هم نظران او می خورد. آقای خوئی در بسیاری از موارد که طرف مقابل استصحاب می کند می گوید؛ چون استصحاب در شبهه حکمیه کلیه است من قبول ندارم. البته آقای خوئی در این مبنا هم ثابت نیست؛ زیرا ایشان در خود شبهات حکمیه استصحاب حکم الزامی مانند وجوب و حرمت را قبول ندارد، اما استصحاب احکام غیرالزامی و حتی احکام وضعی را قبول دارد

و اتفاقاً می‌توان استصحاب در اینجا را وضعی کرد به این بیان که قبلاً حجت بود و الان هم حجت است و حجیت هم که حکم وضعی است. این مطلب را نمی‌توان یک‌جا از آثار آقای خوئی به دست آورد، بلکه در موضع متعدد است که می‌توانید به درس اصول در سایت مراجعه کنید.

ب) مقلد همین که تصمیم بر عدول می‌گیرد یا عدول می‌کند، یقین بر حجیت نظر مجتهد اول، خراب می‌شود، درحالی که در استصحاب باید یقین قبلی به هم نخورده باشد و اگر خراب شود، شک ساری می‌شود. واقع مطلب آن است که مطلب و اشکال ایشان معلوم نیست؛ زیرا مستدل بیان می‌کند نظر مجتهد اول تا الان بر من حجت و قطعی بوده است؛ چون کس دیگری را انتخاب نکردم. حالا که سراغ مجتهد دوم رفتم، در حجیت نظر مجتهد اول شک می‌کنم. اگر نظر مجتهد دوم حجت باشد، باید مجتهد اول را رها کنم و من شک دارم. آقای خوئی می‌فرماید: وقتی به دومی عدول کردی نمی‌توانی حجیت نظر مجتهد اول را استصحاب کنی، زیرا یقین به هم خورده است. آیا یقین الان به هم خورده و احتمال می‌دهیم که عدول صحیح باشد؟ یا آن یقین بر حجیت که ده سال تقلید می‌کردم از هم پاشیده است؟ چرا باید به یقین در مورد آن ده سال لطمه وارد شود؟! استصحاب همین است که یقین گذشته تا زمان شک محفوظ باشد و آن یقین برای زمان بعد آورده شود.

«و اما الاستصحاب (استصحابی که مستدل به آن استدلال کرد) فاستشکل علیه المحقق الخوئی بانه من الاستصحابات الجارية في الشبهات الحكمية الكلية و لا نقول به (اشکال اول)، اصف (اشکال دوم) الى ذلك انه يعتبر في الاستصحاب ان يكون المكلف حين ما يشك في البقاء متيقناً من المستصحب بحسب الحدوث (در زمان جریان استصحاب که زمان شک است، نباید یقین گذشته مستصحب به هم بخورد. از این رو اگر بخواهید عدالت زید را استصحاب کنید باید بگویید که من یقین داشتم چهارشنبه عادل بود و الان هم یقین دارم که چهارشنبه عادل بوده است، اما نمی‌داند عدالت او ادامه پیدا کرده یا نه؟ پس اگر نسبت به خود عدالت در روز چهارشنبه شک باشد که استصحاب نیست) و هذا غير متحقق في المقام (یقین باقی موجود نیست)، لان المكلف بعد ما عدل عن فتوى المجتهد الاول لا علم له بحجية فتواه في حقه (چون در زمان شک، یقین به حجیت فتوای مجتهد اول از همان اول ندارد؛ لان الیقین بالحجية انما هو ما دام باقیا علی تقلیده (فرض این است که مکلف باقی بر تقلید مجتهد اول نیست).»

یعنی مکلف تا قبل از عدول، از مجتهد اول تقلید صحیح می‌کرده است (تقلید صحیح یعنی اینکه مجتهد شرایط را مانند عدالت داشته باشد یا آنکه مجتهد دوم اعلم نباشد و...)، لکن مکلف تصمیم به تغییر مجتهد خود می‌گیرد (توجه شود هنوز بحث بر سر عقد مستثنی‌منه است نه عقد مستثنی). آیا به صرف عدول یقین سابق خراب می‌شود؟!

بله از بعد از عدول گفته می‌شود که یا باید اولی حجت باشد یا دومی. اگر بتواند دومی را انتخاب کند، اولی از حجیت می‌افتد و اگر نتواند انتخاب کند، مجتهد اول همچنان حجت است.

نتیجه: طبق بیان ما، آیا استصحاب درست یا خیر؟ گروه اول (مخالفین عدول) به استصحاب تمسک کردند، آقای خوئی بر استصحاب اشکال گرفتند و ما بر اشکال ایشان اشکال گرفتیم، پس طبعاً استصحاب ثابت است. اما باید توجه داشت جدای از اینکه استصحاب پذیرفته شود یا خیر؟ برای

نظر دادن باشد صبر کرد و ادله جواز عدول مورد بررسی قرار گیرد، زیرا چه بسا در ادله جواز وجهی باشد که اصلاً نوبت به شک نرسد تا بخواهیم سراغ استصحاب برویم. یا مثلاً همین سؤال اولی که در ابتدای درس بیان شد اینکه در اینجا حجیت نظر مجتهد اول مسلم است و نظر مجتهد دوم مشکوک است و شک در حجیت مساوی با عدم حجیت است، زیرا باید یقین به حجیت باشد تا بتوان به دنبال آن رفت و نسبت به طریق مجتهد دوم یقین وجود ندارد. خب اگر اینها باشد دیگر نوبت به استصحاب نمی‌رسد. البته ما این را قبول نداریم. توجه داشته باشید که ادله جواز محکم است و معتقدیم که ادله جواز توجه کافی نشده است و در آخر هم به جای «لایجوز» می‌گوییم «یجوز».

«و الدخل الثانی (اشکال دوم) قد یستفسر علیه (گاهی طلب تفسیر می‌شود. علت اینکه با "علی" آورده به جهت این است که تفسیر، اعتراضی است نه برای رفع ابهام. زیرا وقتی استفسار با "علی" می‌آید مانند استیضاح مجلس است که صرف سؤال نیست بلکه سؤال اعتراضی است) بان مراد القائل (آقای خوئی) منه ما ذا؟ لان الشک فی الحجیة بعد ما عدل او عزم علیه کیف يجعل حجیة فتوی المجتهد الاول الى الآن فی موضع الشک علی وجه لطم علی یقین کان علیه الى الآن؟! (در اینجا ممکن است گفته شود وقتی عدول کرد، خب از اول به هم می‌خورد، این را در توضیح جواب دادم که فرض ما بر تقلید صحیح است تا الان، پس چرا به هم بخورد؟ اگر تقلید باطل بود، بله آن محل بحث نیست و آنچه که محل بحث است از اول به هم نمی‌زند) و الانصاف ان هذا الاستصحاب لو ورد علیه شیء - و هو المتعین (اشکال بر این استصحاب وارد می‌شود) - لکان من بین أسناد الجواز الآتی ذکرها و البحث عنها لا من ناحية ما قیل (بنابراین اگر قرار باشد استصحاب از کار افتد از دو ناحیه اشکال ایشان نیست؛ بلکه از ناحیه دیگر است).»

دلیل چهارم عدم جواز عدول این بود که اگر اجازه عدول داده شود، گاهی سر از مخالفت اجمالیه و گاهی سر از مخالفت تفصیلیه در می‌آورد. مخالفت تفصیلی را گفته شد که مقلد نماز ظهر از روی تقلید تمام می‌خواند و بین دو نماز مجتهد خود را عوض می‌کند و شکسته می‌خواند. اگر وظیفه مقلد چهار رکعت بوده، نماز عصر را دو رکعت خوانده و اگر وظیفه دو رکعت بوده، چون دو رکعت نماز عصر متوقف بر صحت نماز ظهر است و نماز ظهر صحیح خوانده نشده، نماز عصر هم باطل است.

آقای خوئی به دلیل چهارم جواب نقضی و حلی داده است؛ جواب نقضی اینکه گفته شد، عدول از حی به حی مستلزم مخالفت قطعیه است، اگر عدول از حی به حی نبود، بلکه از میت به حی بود، مخصوصاً حی اعلم که باید عدول شود، در آنجا گاهی سر از مخالفت قطعیه در می‌آورد. مثلاً نماز ظهر را تمام می‌خواند بعد متوجه فوت مرجعش می‌شود، در اینجا مرجعش را عوض می‌کند. مرجع فعلی او می‌گوید که نماز باید شکسته باشد. همچنین اگر مجتهد اول در کما رود، دیوانه شود و... که مقلد بخواهد مجتهد خود را عوض کند، در اینجا ممکن است گفته شود عدول در این گونه موارد اشکال ندارد، خب اگر عدول در این گونه مثال‌ها و موارد اشکال ندارد، خب در اینجا هم اشکال نباید داشته باشد. آخر این جواب نقضی این است که خیلی نباید از مخالفت قطعیه ترسید و مواردی است که مخالفت قطعیه می‌شود و شارع هم اجازه داده است مثل آنچه که در رسائل آمده و روایت داریم که دو نفر هر کدام یک درهم نزد نفر سومی گذاشته‌اند؛ نفر بدون افراط و تفریط یکی از درهم‌ها را گم می‌کند، در اینجا معلوم نیست درهم کدام یک گم شده است، در اینجا گفته می‌شود که قاضی

حکم کند تا به هر یک از آن دو نفر نصف درهم داده شود. این حکم خلاف واقع است. یا مثلاً در قاتل بودن دو نفر شک است که کدام یک قاتل است و علم اجمالی به قاتل است. در اینجا فقها گفته‌اند که دیه را باید بالمناصفه یعنی با عدل و انصاف داد. قانون مجازات سال ۷۰ می‌گفت قرعه، قانون مجازات اسلامی سال ۹۲ می‌گوید بیت‌المال بدهد.

جواب حلی برای جلسه بعد انشا الله

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین